

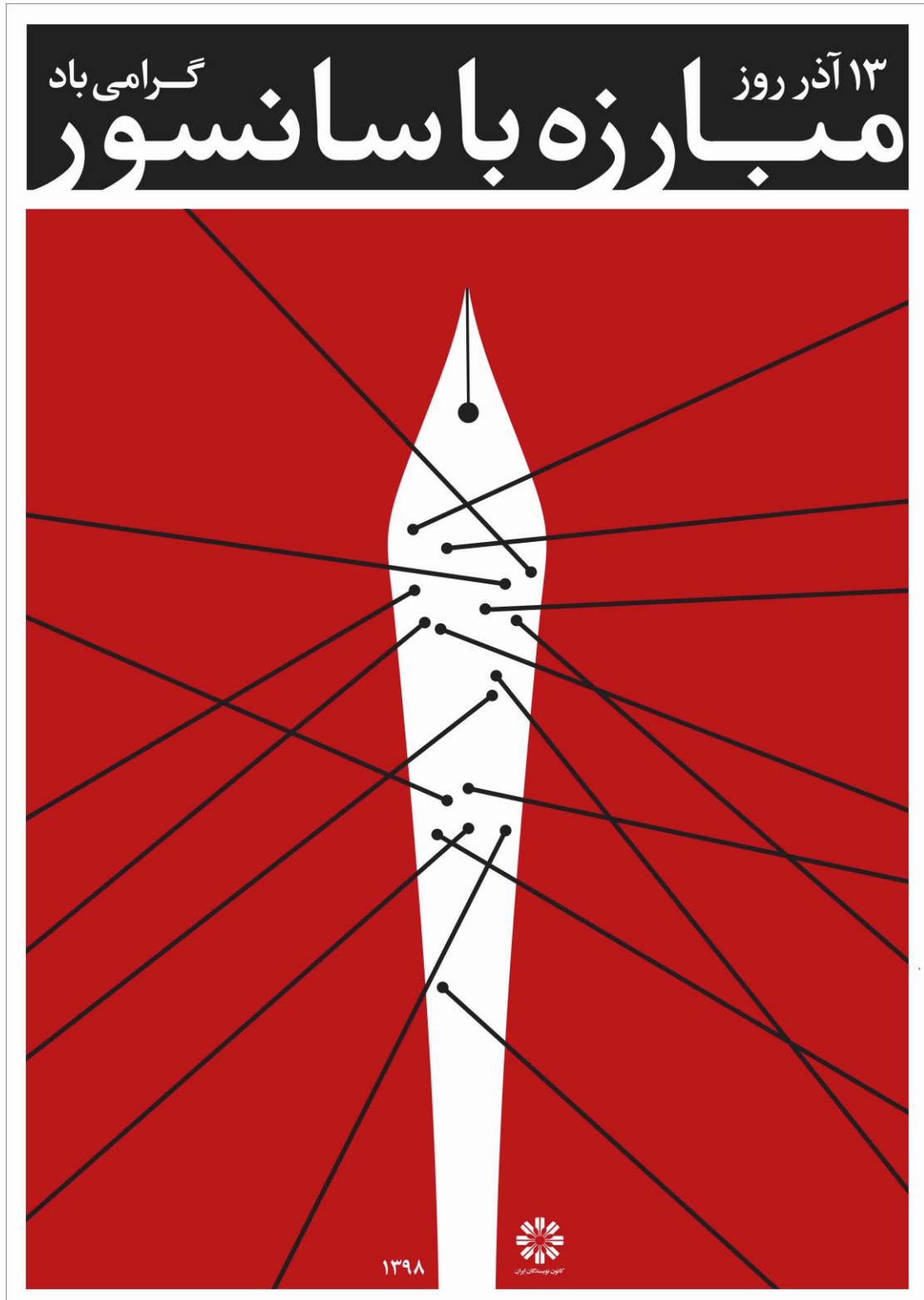
کانون نویسندگان ایران

بیان آزاد

نشر اینترنتی ویژه‌نامه‌های کانون نویسندگان ایران

شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

ویژه‌نامه‌ی ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور



کمیسیون انتشارات کانون نویسندگان ایران

سرآغاز

در پی فراخوان‌های کمیسیون انتشارات کانون نویسندگان ایران مبنی بر انتشار ویژه‌نامه‌ی بزرگداشت ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور (به‌رغم قطع اینترنت و ممکن نشدن انتشار به موقع فراخوان‌ها) اعضای کانون نویسندگان ایران و دیگر دوستان شاعر با ارسال آثارشان به این دعوت پاسخ گفتند.

اولین بخش این ویژه‌نامه به یادداشت و مقاله‌هایی اختصاص دارد که توسط اعضای کانون نویسندگان با موضوع سانسور نگارش شده‌است و بخش دوم شامل اشعاری است که به گواهی مستندات ارسال شده، به حذف و سانسور دولتی محکوم شده‌اند. گفتنی است که موضوع این ویژه‌نامه، صورت‌های دیگر سانسور نظیر خودسانسوری، سانسور توسط رسانه‌ها و دیگر اشکال آن نبوده‌است.

ضمن سپاس از همه‌ی عزیزانی که همراه شدند، اشعار و متن‌ها به ترتیب الفبایی نام‌های خانوادگی آمده‌اند و از آثار آنان که بیش از یک شعر ارسال داشته‌اند، دو اثر منظور شده‌است. همچنین شرح‌های مرتبط، توسط خود شاعران بیان شده‌است و کمیسیون انتشارات امکانی برای تأیید یا رد آن‌ها ندارد.

ناگفته آشکار است که این مجموعه بازتاب و نشانی است از بسیار آثاری که سانسور به گورستان‌های ادب، هنر و فرهنگ این سرزمین فرستاده‌است و می‌فرستد.

فراخوان انتشار دیگر ویژه‌نامه‌ها نیز به زودی به اطلاع خواهد رسید؛ با امید که این تلاش‌ها پرتویی افکند بر سیاه‌اندیشی آنانی که تاب کلام و اندیشه و شعر آزاد را نمی‌آورند و تیغ تحجر بر گلوی آزادی بیان و پرده‌ی جهل بر روشنای کلمات می‌کشند؛ غافل از آن‌که انسان را نه با زنجیر و حذف می‌توان از آزادی خواهی بازداشت و نه با سانسور؛ که هر جا شعر رهایی شعله‌ای برافروزد، آزادی اولین چراغی است که از پرتو آن جان می‌گیرد. شرح: به پاسداشت قلم صاحبان متن‌ها و اشعار، در انتشار هر متن، نگارش و رسم خط خود آن اثر منظور شده‌است.

کمیسیون انتشارات کانون نویسندگان ایران

آذر ۱۳۹۸

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

فهرست

بخش اول (درباره‌ی سانسور)

۴	آرش الهوردی
۵	قباد آذرایین
۶	مسعود بیزارگیتی
۸	مهین خدیوی
۹	علی کاکاوند
۱۰	ناهید کهنه‌چیان
۱۱	محمد رئوف مرادی
۱۲	داریوش معمار
۱۵	حمیده منصوری
۱۶	محبوبه موسوی (دمادم)
۲۱	منیژه نجم عراقی
۲۲	علیرضا نوری

بخش دوم (شعرها)

۲۴	آرش الله وردی
۲۹	مصطفی توفیقی
۳۳	علیرضا جباری (آذرنگ)
۳۷	نیما حسینی‌نیا
۴۱	مهین خدیوی
۴۳	سمیه دیندارلو
۴۵	فرامرز سده‌هی
۴۹	نگاه سهرابی
۵۱	جلال صابری نژاد
۵۵	رز فضلی
۵۷	علی کاکاوند
۵۹	عارف معلمی
۶۲	سیامک میرزاده
۶۵	احسان نعمت‌اللهی
۶۹	ثنا نصاری

بخش اول

درباره‌ی سانسور

به قلم اعضای کانون نویسندگان ایران

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

آرش الهوردی

سانسور کوچک و بزرگ، کم و زیاد ندارد، خودسانسوری و دیگرسانسوری و... ندارد. از همان آغاز زندگی می‌چسبد به آدم و رفته رفته امری روزمره و عادت‌ی برای آدم می‌شود، عادت‌ی، شاخصه‌ای که بزرگ می‌شود و آدم‌ها را از آدم‌ها تفکیک می‌کند و هزار بلای دیگر. خلاصه کوچک و بزرگ ندارد و هر دو نتیجه‌ی یکدیگرند. کوچک، بزرگ می‌شود و بزرگ، کوچک و این چرخه، مدام می‌چرخد. الغرض با پوست و گوشت و استخوانمان می‌دانیم بزرگترین سانسوری که سالها تجربه‌اش کرده‌ایم و این روزها باز هم داریم لمسش می‌کنیم به حتم کشتار مردم است، کشتار زبان، روح و جان مردم در این سرزمین ریش ریش. به همین سبب مبارزه با سانسور، حتی مبارزه با خردترین و کم اهمیت‌ترین نوع سانسور، دقیقاً در نهایت، مبارزه با کشتار، کینه و تباهی و دفاع از روح، جان و زبان انسان است و لاغیر. باری، گرامی باد! سیزده آذر، روز مبارزه با سانسور

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

قباد آذربین

سانسور یک "نه" ی بزرگ است؛ نگو، ننویس، نخوان، فریاد نزن، نفس نکش، نرقص... پای صحبت سانسور که بنشیننی از در خیرخواهی درمی آید: سری را که درد نمی کند دستمال نمی بندند برای اینکه تن نازکت از گزند بلا دور باشد، بگو: هرچه من می گویم، بخوان: هرچه من می خوانم، فریاد بزن: واژهایی را که من توی دهانت می چپانم، نفس بکش: با نفس سنجی که من بر پوزه ات می زنم، برقص: رقصی اما پا به پای من...

سانسور می ترساند اما خود سخت می ترسد، سانسور چهره پوش برچهره می زند، چون از آفتابی شدن چهره‌ی زیر چهره‌بندش می ترسد... چون آن سویش چهره‌اش کریه، بویناک، نفرت‌نماست...

سانسور اما با همه زرنگی‌اش خیلی زود هم گول می خورد؛ وقتی با یکی زرنگ تر از خودش دریفتند...

به نظرم می شود راحت سر سانسور کلاه گذاشت: ترندهایش را باید پیدا کرد... خیلی دور از دست نیستند.

مسعود بیزارگیتی

سانسور و قدرت

راقم سطور در روند انتشار کتاب هایش نیز (که البته پنج کتاب از شانزده کتاب نوشته شده در بریتانیا منتشر شده) با مواردی از سانسور مواجه شده است. که یک نمونه از آن حذف اشعاری بود که تقدیم نامه داشته و مواردی دیگر... سانسور فرآیندی اجرایی است که فاقد پشتوانه‌ی منطقی بوده و مبتنی بر ولونتاریسم (= اراده‌ی فردی) است، و قادر به ادراک تعامل در فضای چند بعدی و پولیفونیک (= چند صدایی) نیست. رابطه‌ی یک‌سویه است که جامعه‌ی مبتنی بر مولفه‌های سنت، به جهت دفاع از حقوق، روش‌ها، گرایش‌ها، منش‌ها و سایر ویژگی‌های قدرت، آن را به شکل عمودی دیکته می‌کند. و چنان پایه‌های به ظاهر مستحکم و قانونی‌شده‌ی دارد، که در فضایی توتالیتیر، نه تنها هرگونه فرصتی را برای برتابیدن صدای مخاطب از وی سلب می‌کند، بلکه جلوی هرگونه شک ذهنی را نیز می‌گیرد.

سانسور مجموعه‌ی تدوین شده مبتنی بر «هر کاری بخواهیم، می‌کنیم» است. «می‌خواه‌مش، دستورش را می‌دهم». اراده، جای عقل را می‌گیرد. اراده، قانون را به حاشیه می‌راند. قانون آن است که من تفسیر می‌کنم. قد علم کردن ذهنیت فردی در مقابل خرد جمعی. و این از بطن جامعه‌ی برمی‌خیزد که فرهنگ آن سده‌هاست بر اساس تقابل، تفکیک و اختلاف در هویت طبقاتی بنا شده است. شکل دیروزین فرهنگ طبقاتی، که هنوز به اصلاح و تجدد فراروی نکرده است. کارل مارکس، اندیشه‌ور بزرگ، می‌گوید: «آیا حقیقت را باید صرفاً آن چیزی دانست که حکومت حکم می‌کند، به نحوی که پژوهش چون عنصری مزاحم و زاید به آن اضافه می‌شود».

اگر حاکمیت عمود بر مردم است و نگاه آن به فرهنگ و ادبیات، نه چاقوی تیز خرد که به ژرف‌کاوی پدیده‌ها، ماهیت‌شناسی آن‌ها و تبیین وجوه مشترک و متفاوتشان می‌پردازد، بلکه قیچی کُند خودسرانگی است که تنها به منافع تنگ انحصارگرانه می‌اندیشد و به استیلای صدای یگانه‌ی خود دل خوش می‌دارد، سنتزش آن خواهد بود که تنها به قدرت بی‌اصول خود پناه برد، و آن صدا یا صداهای دیگر را از ساحت عینیت به گردونه‌ی هدایت کند که به پچپچه و زمزمه تعبیر می‌شود. سانسور در فرآیند تحققش، به نفی خود می‌نشیند. در این راستا، سانسور به صداهای دیگر جهت می‌بخشد. و این جهت‌بخشی در واقع مسیر آگاهی را در فرآیندی اجتماعی به اشکال مختلف نهادینه می‌کند. وجود سانسور در هر شکل خود، تنها به یک عدم امکان برای دیگری در عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات محدود نمی‌شود. بلکه فرآیندی است که به مجازات اندیشه منتج می‌گردد. ایجاد شرایطی اربابی‌ست تا هنرمند خلاق در بازخورد عملش آن باشد که خودبه‌خود دیکته می‌کند. و دیکته کردن خود، یعنی مصلوب‌الاختیار کردن آزادی آفرینش. روند تهی‌شدگی به جهت رسیدن به مرحله‌ی

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegane

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

انطباقی. مهار ظرفیت‌های تخصصی شده و اعزام تدریجی آن به سوی نابودی، و ذهن سپردن به روزمرگی‌های قدرت‌پسند.

این نگاه در جامعه‌ی مبتنی بر تک‌صدایی، سانسور را به سنجه درآورده است. اگرچه امروز سنت‌زده‌ترین جامعه را هم نمی‌توان ازدست‌آورده‌های جهانی‌شده‌ی فرهنگ مدرن به دور دانست. گاه برخی سنت‌ها و مولفه‌های فرهنگ مدرن در جوامع در حال توسعه به گونه‌ی ممزوج شده‌اند که امکان هرگونه تفکیکی را سلب می‌کنند. اما به‌یقین، با توجه به رشد و توسعه در قلمرو مناسبات اقتصادی (نیروهای مولد، تکنولوژی ابزار و برنامه‌ریزی، فرهنگ تولید و...) در فرآیند تاریخی و درجه‌ی پیشرفت یا توقف معرفت علمی، فضای سیاسی و... می‌توان فضای مسلط اجتماعی را در داده‌ها و علایم موجودش تبیین کرد.

در جامعه‌ی دموکراتیک که از یک سو فضای سیاسی برای شنیدن صداها و گرایش‌های متنوع و متکثر مهیا بوده و احزاب، نهادها و تشکل‌های مدنی، بدون استیلا هرگونه اراده‌ی فردی بر فراز سرشان، در چارچوبی معین و در پرتو قانونی منتظم به تبیین برنامه‌هایشان برای مخاطب می‌پردازند، و از سوی دیگر جریان آزاد اطلاع‌رسانی و تکنولوژی پیشرفته‌ی نرم‌افزاری آنچنان ظرفیت گسترده‌ی را در این فرآیند تدارک دیده است، جنس سانسور و ممنوعیت، نه از جنس سانسور و حذف جامعه‌ی مبتنی بر تسلط مولفه‌های سنت‌زده است. در جامعه‌ی یاد شده، تعامل و رفتار مبتنی بر قانون، اصل پذیرفته‌شده‌ی رابطه‌ی بین مردم و قدرت حاکم است. اشکال متنوع فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی در پرتو این رفتار شکل می‌گیرد. اخلاقیات منطقی و روش اصولی تعامل، بنیاد کنش فرهنگی است. در اینجا اگرچه به قول کارل مارکس: «سانسور نقدی است که در انحصار حکومت قرار می‌گیرد»، اما همین حکومت امکان اندیشیدن، تردید روا داشتن، و پرسیدن را نیز به مخاطب خود اعطا می‌کند. تا با صدایی رسا و بدون ترس قدرت را به اجرای تکلیف خود وادار سازد. زیرا الزامات معرفت تاریخی، حکومت را به این عرصه کشانده است.

تردیدی نیست که هر جامعه‌ی، ممنوعیت‌ها و خط قرمزهایی را به جهت حرمت‌گذاری به افکار عمومی، آیین‌ها و... در قانون مدون خود پیش‌بینی می‌کند و این در همه‌ی جوامع با ساختارهای متفاوت وجود دارد، اما موضوع سانسور وجهی متفاوت را با اینگونه خطوط قرمز داراست.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

مهین خدیوی

اولین تجربه ی من با سانسور بر می گردد به چاپ اولین کتاب شعرم. «سکوت جنگل زخمی» اواخر سال ۵۶ وزارت فرهنگ و هنر آن دوره. از من خواستند که بخشی از یک شعر بلند را حذف کنم. شناختی از چاپ و نشر نداشتم. آقای گوهرخای مدیر انتشارات سپهر که یادشان گرامی باد خط هایی از حذفی ها را به من نشان دادند. نمی دانستم چه باید کرد ولی نمی خواستم حتا کلمه ای هم حذف شود. گفتم خود شعر را کامل از کتاب بردارند. و اما در دوره ریاست جمهوری آقای محمد خاتمی نشر سالی شروع به کار کرد و من شدم ناشر و از طرفی مولف هم بودم. اولین کتابی که برای مجوز به ارشاد بردم کتاب «یاد بیدار» پرویز داریوش بود که با چانه زنی از تیغ سانسور نجات پیدا کرد و اما کتاب «شاهزاده گمنام» امینه پاکروان با ترجمه حسین کسمایی از دوره آقای خاتمی همچنان در بهشت آباد ارشاد، دارد خاک می خورد. تن به سانسورش ندادم. نویسنده و مترجم کتاب زنده نیستند. چگونه می شود دوره بهائیت و بخشی از تاریخ را حذف کرد؟ قصه های فراوانی دارم از برخورد با برادران ارشادی و اما کتاب هایی که در انبار مبارک شان دارند می پوسند کم نیستند. چندین و چند مجموعه شعر و قصه و رمان و ترجمه از مولف ها و مترجم های عزیزم و نیز از خودم. اما می دانم یک روزی حتمن چاپ شان خواهم کرد البته بدون کلمه ای سانسور.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ی ۲، آذر ۱۳۹۸

علی کاکاوند

سانسور را گاهی به عنوان متضاد "آزادی بیان" به کار می‌برند اما واقعیت این است که سانسور متضاد "آزادی" در تمام ابعاد زندگی ست. جامعه‌ای که سانسور را بپذیرد و با آن مبارزه نکند مجموعه‌ای ست از انسان‌های غالباً ریاکار، خشن، افسرده، به ظاهر زرنگ اما بازنده. آسیب به دو بخش قابل جبران نیست یکی طبیعت و دیگری فرهنگ؛ سانسور فرهنگ را فلج می‌کند. در اولین قدم به سمت آزادی، سانسور در هر شکل و اندازه باید برچیده شود چون ضد تفکر، ضد تخیل، ضد آزادی و در نتیجه ضد بشری ست. شروع این کار با حذف خودسانسوری ست. اما وحشتناکترین سانسور، نوع سیستماتیک آن است؛ در این نوع، سانسور یک کلمه یا یک اسم نیست یک رسم است یک آیین در قتلگاه است؛ طبق این آیین، سانسورچی‌ها چراغ‌ها را خاموش می‌کنند تا به دور از چشم ناظران، بزنند، بدرند، بکشند، بدزدند... آنها خود را قیم مردم می‌دانند و به مردم می‌گویند شما به رشد کافی نرسیده‌اید تا برای خودتان تصمیم بگیرید؛ ما به شما می‌گوییم چه بنویسید، چه بخوانید، چه ببینید، چه بشنوید، چه بنوشید و چه بپوشید. در سیستم ارباب-رعیتی و شبان-رمگی سانسور امری مقدس است پس کسی که می‌خواهد آزاد باشد در تمام زندگی‌اش با سانسور در ستیز است. درود بر کانون نویسندگان ایران و ابتکارش برای نامگذاری این روز مهم.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

ناهید کهنه‌چیان

سانسور، حربه فرهنگ ستیزان است. و سانسورچی مسلح به قیچی سانسور، او هیچ اندیشه ای جز آن چه را که خود به آن معتقد است بر نمی‌تابد و بلافاصله به جان اندیشه ی نو می‌افتد و اسم کارش را اصلاح می‌گذارد! سانسورچی به خودش حق می‌دهد که به جای دیگری بیندیشد، بنویسد و عمل کند. گستره اختیارات سانسور تنها به قلم و نوشتار محدود نمی‌شود، بلکه حاصل اندیشه دیگری را تیکه پاره می‌کند و باعث حذف قسمت های اصلی می‌شود. سانسور گاهی چنان ضربه ای می‌زند که به خود می‌گویی، بس است دیگر.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

محمد رؤف مرادی

ابعاد سانسور چنان وسیع و دامن‌گستر است، که وقتی می‌خواهی به آن فکر کنی در گردابش می‌مانی که به کدام بُعد آن پردازی. سانسور در ذهن من همیشه هم‌وزن آزایمر است. آزایمری آمرانه که به آن، وادار می‌شویم. تکرار و تاکید بر پرهیز به ندانستن و بستن درهایی که ما را به آگاهی برسانند، به مرور ما را به آزایمر دچار می‌کند.

بالغ بر بیست سال است جز یک مورد ترجمه، هیچ‌کدام از آثارم چه در حوزه‌ی ترجمه چه تالیف موفق به اخذ مجوز در ایران نشده و ناچار شده‌ام آن‌ها را خارج از ایران منتشر کنم. وقتی آثاری خارج از مرز منتشر می‌شود، کمتر به دست مخاطبان داخل ایران رسیده و به دلیل مخاطبان کمتر در خارج از کشور، کمتر دیده می‌شود و خواننده‌ی واقعی‌اش را سخت‌تر پیدا می‌کند. وقتی اثری در میان مخاطبانش منتشر نشود، زحمات صاحب اثر به باد می‌رود، از نقد و نظر محروم می‌ماند و به این نحو، بازهم دچار سانسور می‌شود. همچنین نویسنده یا مترجم از حق الزحمه هم محروم می‌ماند. تن ندادن به سانسور هم باعث می‌شود نویسنده یا مترجم این عوامل را در نظر نگیرد و ترجیح دهد اثرش بی هیچ دخل و تصرفی در خارج از مرز کشورش منتشر شود. به همین دلیل در باور من، تن دادن به سانسور همان دچار شدن به آزایمر است.

من به دلیل حوزه‌ی تخصصی‌ام هم، که تاریخ کردستان و زبان کردی است از تیغ سانسور در امان نبوده‌ام. سیستم به آثاری که در حوزه‌ی اقلیت‌های زبانی، قومی و دینی است حساسیت بیشتری نشان می‌دهد و تا حد امکان در دادن مجوز به آن‌ها سختگیری بیشتری می‌کند. یادم هست، دو عنوان از کتاب‌هایم را به طور کامل منع نشر دادند، در چند نمونه‌ی دیگر کتاب‌هایم مشروط شده بودند و برای اخذ مجوز نیاز به اصلاح و تغییرات بنیادی بود. تاکید می‌شد که باید هر جا کلمه «جنش» آمده به «شورش» تغییر یابد. اسامی خاص هم می‌باید تا حد امکان حذف می‌شدند؛ مانند **قاضی محمد، قاسملو** و ... نکته‌ی دیگر این‌که هرآنچه مربوط به کردستان ایران بود را می‌باید حذف می‌کردم و به دیگر قسمت‌ها هم حتمن می‌بایست ترکیه و عراق به عنوان پسوند اضافه می‌شد.

در مورد زبان هم که کار پژوهشی و تخصصی‌ام بود، همان مشکل را داشتم و باید به جای «زبان»، «گوش» به کار می‌بردم و هرچه دلیل علمی و تخصصی می‌آوردم کارساز نبود. در حوزه‌ی داستان هم که همه می‌دانیم. در هر صفحه باید چند واژه‌ی کلیدی، یا چند سطر و پاراگراف و حتی چندین صفحه را حذف یا اصلاح می‌کردم. اگر چنین می‌شد بی‌گمان باید کنار نام خودم به عنوان مولف، می‌نوشتیم با همکاری یا اهتمام وزارت ارشاد؛ چون انصاف نبود تغییرات آن‌ها را نادیده بگیریم! خب آن‌ها هم زحمت کشیده بودند! بنا به این موارد و دلایل دیگر، مدت‌هاست اثری از من روی چاپ در ایران ندیده است. حتی کارهایی که از قبل منتشر شده بودند، اجازه‌ی تجدید چاپشان منع شده است.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegane

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

دوران گذار از سانسور ارشادی به سانسور امنیتی

سانسور عاقبت نویسنده و هنرمند در جامعه ای است که استبداد درون آن ریشه دوانده، استبدادی که قضاوت کنند است و بر اساس این قضاوت حدود اخلاقی "دیگری" را تعریف کرده، رد یا تایید می کند.

سانسور نتیجه قضاوت حق به جانب دیگری در فرهنگی است، که بر نتابیدن عقیده، طرز فکر و نظر انتقادی "دیگری" پسندیده است و رندی به حساب می آید، فرهنگی که در نظرش سانسور کننده، آنکه قضاوت می کند، آنکه نظر و عقیده خود را به دیگری تحمیل کرده و عنوان اخلاق و عرف را بر پسند خود می گذارد، حاکم و مقبول است و آنکه قضاوت می شود، عقیده و اخلاقش رد شده و با فشار، تهدید و زور نادیده گرفته می شود، محکوم و مترود است.

بنابراین سانسورچی ها تنها در اتاق های ادارات دولتی و نهادهای حاکم نشستند، بلکه درون انسان های جوامع استبداد زده رشد کرده و "دیگری" را تحت فشار قرار می دهند.

سانسورچی ها قضاوت کنندگانی هستند که در پی معدوم کردن هر عقیده مخالف با هزار شکل و عنوان و روش ایستاده اند و کارد تیز سانسور را بر گردن مخالفان خود گذاشته اند.

این نظر را در ابتدا نوشته آوردم تا مخاطب درک کند وقتی صحبت از فشار سانسور بر "دیگری" می کنیم، تنها از سانسور حاکمیتی، حکومتی و رسمی نمی گوئیم، بلکه اشاره به سانسوری داریم که عرف و اخلاق عمومی و جامعه به شکل های مختلف مانند تیغی تیز بر گردن "دیگری" می گذارد.

اما ساز و کار سانسور رسمی در زمانه ما به صورت مفید و خلاصه، شامل موارد زیر می شود:
سانسور حاکمیتی ناشی از ترس برابر قلمی است که در تعبیر حاکم از گلوله خطرناک تر است، قلمی که هنر، نظر و انتقادش برای حاکمیت تبعات دارد، زیرا امکان کنترل آن وجود نداشته و سفارش پذیر نیست.

سانسور نتیجه قضاوت نادرست "دیگری" برای محکوم و معدوم کردن است، سانسور می کنند تا کنترل کنند و کنترل می کنند تا جز عقیده مقبول ایشان هیچ عقیده دیگری امکان طرح و نظر نداشته باشد.

برای نویسندگان ایرانی به خصوص در این زمان که سانسورچی‌ها هر روز دایره را تنگ‌تر می‌کنند و با ممنوع القلم کردن رسمی و غیررسمی نویسندگان و روشنفکران، او را محاصره کرده، ناامید و افسرده رها کرده‌اند، سخت‌ترین دوران است.

■ سانسورچی‌ها آمده‌اند تا نویسندگان را که مورد پسند حاکمیت نیست را تنبیه کنند، کلمات و فکر او را تحقیر کرده، محدود سازند و فرصت اثرگذاری بر مخاطب را از نویسندگان، شاعران، هنرمندان و منتقدان سازوکار و ابزار سانسور بگیرند.

■ اما نکته مهم در این میان این است که اگر در گذشته نهاد فرهنگی حاکم با طبع هنری مسئولیت کار خود را نزد افکار عمومی می‌پذیرفت و بر سانسور نظارت ارشادی داشت، امروز متأسفانه از این کار سر باز زده و ترجیح می‌دهد این مسئولیت بر گردن ناظر امنیتی باشد، سانسور اگر تا سال‌های پیش از این مسئولیت نهاد فرهنگی با نظر ارشادی بود، امروز موضوع نظارت امنیتی است. همان نظارت امنیتی که گاه طی سال‌ها به انواع مختلف و قانونی و غیرقانونی اقدام به حذف فیزیکی "دیگری" کرده است. امروز نظارت امنیتی متولی سانسور، تهدید و ممنوع القلم کردن "دیگری" است.

■ سانسور در این دوره موضوعی امنیتی است و نویسندگان عنصری است که خود و اثر و قلمش خطرناک‌تر از گلوله قلمداد شده و همیشه در معرض تهدید است. سانسور دیگر تنها تهدید هنر و کلمه نیست، تهدید مستقیم هنرمندان، نویسندگان و منتقدان، روشی برای محروم کردن ایشان از حقوق اجتماعی و فرصتی برای حذف فیزیکی، شکنجه، تبعید و به زندان فرستادن نویسندگان است.

■ اگر بخواهم در مورد فهرست آثار سانسور شده، نویسندگان تهدید شده و حذف شده در این سال‌ها و اثرات روانی و روحی سانسور بر ایشان و آثارشان بنویسم بدون تردید در حوصله این نوشته نمی‌گنجد، اما آنچه قابل بیان است این می‌باشد که هنرمندان، شاعران و نویسندگان، منتقدان و... چه خودی و چه غیر خودی از منظر سانسورکننده امنیتی، سانسورچی و مراقب‌ها، عناصری تحت مراقبت دائم، نامطلوب و آزاردهنده هستند که باید فراموش شوند و تا حد امکان اجازه خوانده شدن آثارشان داده نشود.

■ اما موضوع مهم دیگر در این میان این است که چگونه با سانسور مبارزه کنیم، باید ریشه قضاوت و سانسور را از درون خود بخشکانیم، باید این غده متورم و سرطانی را از بدن جامعه در بیاوریم و سپس تیزی سانسور را از حاکمیت گرفته و بر زمین بگذاریم، باید با استبداد درونی مبارزه کنیم که ظاهراً در یک توافق عمومی سانسور را حتی آنجا که سر مخالفت با آن دارد پذیرفته است.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegane

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

اقدام علیه سانسور ممکن نیست تا وقتی که مستبد درون جامعه کنار گذاشته شود، این عادت ترک شده و آنگاه باید دید حاکمیت سانسورچی، نهاد سانسور، سانسور امنیتی چگونه دوام خواهد آورد؟! ■

سانسور باید فریاد "دیگری" را از درون جامعه بشنود، این صدا باید حاصل درمان سرطان استبداد و قضاوت در تن جامعه باشد. سانسور باید برچیده شود و موثرترین راه برای آن درمان استبداد اجتماعی است. ابزار سانسور، یعنی قضاوت و تهدید دیگری باید برچیده شود، ما برای مبارزه با سانسور باید به مبارزه با خود برخیزیم و سپس برابر سانسور دولتی و امنیتی ایستادگی کنیم، شکست سانسور تنها در نظم به این شکل امکان دارد محقق شود. ■

در این میان کانون نویسندگان ایران با بیش از ۵۰ سال سابقه مبارزه با انواع سانسور، فرصتی است که با تداوم تلاش برای اقناع جامعه جهت عبور از فرهنگ استبدادی، انواع سانسور را افشا کند و برابر آن بایستد. ■

امروز بیش از همیشه نیاز است با ریشه استبداد و سانسور، مبارزه کرد و برابر آن ایستاد.

حمیده منصوری

۱۳ آذر را روز مبارزه با سانسور نامیده اند. تبعات مخرب سانسور، از آنچه در یک نگاه سطحی و کلی بنظر می رسد، بسی گسترده تر و عمیق تر است. سانسور و مبارزه با آن، ژست جامعه ی روشنفکری نیست. شاید به دلیل آنکه کمتر در میان توده ی مردم از آن صحبت می شود، اینطور بنظر می رسد که سانسور، خلاصه می شود به حذف چند سطر از یک کتاب یا مقاله، یا حذف سکانس هایی از یک فیلم، ولی این همه ی ماجرا نیست.

سانسور، به روشنی یعنی مقابله با آگاهی و دانستن! یعنی حق ندارید بیش از آنچه ما می خواهیم و تصمیم می گیریم بدانید!

جامعه را در تاریکی و جهل نگاه داشتن و به تعبیری دیگر، قربانی کردن حقیقت در جهت منافع فرد یا گروهی خاص.

اینکه چقدر افراد جامعه نسبت به دانستن و آگاه بودن حساس هستند باز به خود مساله ی سانسور باز می گردد و اینکه چقدر دانستن مهم است، خود نیازمند آگاهی حداقلی است که با وجود سانسور فراگیر به وجود نمی آید.

برای رسیدن به جامعه ای سالم، پویا و مترقی نیازمند علم و آگاهی هستیم که سانسور سدّی در برابر آن است. روز مبارزه با سانسور را به خاطر بسپارید، به فرزندان خود بیاموزید و در تقویم خود ثبت کنید. اگر سانسور زندگی شما را به هر نحوی و در هر حوزه ای تحت الشعاع قرار داده درباره اش بنویسید.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ی ۲، آذر ۱۳۹۸

محبوبه موسوی (دمادم)

سانسور مشکلی است درازدامنه که می توان از جنبه های گوناگون به آسیب شناسی آن پرداخت اما در نوشته زیر به یک نمونه از آسیبهای سانسور می پردازم. مهم ترین آسیب سانسور خودسانسوری است. در تعریف من خودسانسوری به وضعیتی می گویند که نویسنده یا شاعر ترس از بیان حالت، وضعیت یا عقیده ای داشته باشد که دروناً به آن معتقد است. این ترس ممکن است ناشی از اتفاقی درونی در خود نویسنده باشد و دلایل روانی داشته باشد مثل ترس های دوران کودکی که فرد، گاه، در مواجهه با وضعیتی مجبور می شده مثلا به پدرش دروغ بگوید یا ترسی برونزاد است. ترس برونزاد را نیز به دو دسته تقسیم می کنم: اول ترسی که از سوی محیط اجتماعی، با تمام خلق و خوی فرهنگی و عرفی اش، بر فرد تحمیل می شود و فرد به عنوان یکی از اعضای جامعه که نیازمند پذیرش از سوی جمع است، بر آن فرهنگ و خلق و خو گردن می نهد (یا به ظاهر گردن می نهد) و در حالت دوم ترسی است که از سوی دولت یا دولت ها بر شهروندان تحمیل می شود. هر سه این موارد، یعنی ترس درونزاد و دو نوع ترس برونزاد می تواند بانی و خاستگاه خودسانسوری در فرد خلاق شود. در چنین وضعیتی به خصوص در ترس درونزاد و در ترس برونزاد اولیه ناشی از فشار عرف و خرده فرهنگ، گاه نویسنده چنان در این ترس غوطه ور است که اصلاً به چیزی جز همان روال مألوف نمی اندیشد و از پیش، بیان و احساسات خود را سانسور می کند و اگر هم به آن بیندیشد قادر نیست آن طور که باید و شاید به وصف و توضیح بیانش پردازد. این وضعیت در حالتی که بیم طرد از گروه های اجتماعی یا خانواده هست بیشتر به چشم می خورد و به خصوص در رمان که اغلب نوعی شخصی نویسی است و نویسنده بخشی از خود را درون شخصیت یا شخصیت هایی از رمان جا می گذارد، بیش تر به چشم می خورد چون خواننده ی فرضی محکوم کننده در ذهن نویسنده، وقتی به وجهی آشنا از شخصیت نویسنده در شخصیت یا شخصیت هایی از رمان پی برد، ممکن است گمان خود را بر این فرض استوار کند که بقیه اعمال و رفتارهای آن شخصیت یا شخصیت ها نیز بر اساس اعمال و رفتارهای خود نویسنده است و همین تصور، باز، نویسنده را دست و پا بسته تر می کند تا برای فرار از عدم مقبولیت در نزد دوستداران، خانواده و آشنایانش دست به خودسانسوری بزند که متأسفانه فاجعه همین جا اتفاق می افتد. چون نویسنده موضوعی را طرح کرده است اما قادر نیست در حواشی و پیرامون آن طوری سخن بگوید که به کنه آن برسد و بدون رسیدن به عمق، ماجرا در سطح باقی می ماند و بدین ترتیب شاهد وفور رمان و داستان هایی می شویم که در سطح می گذرند. در چنین حالتی، نویسنده فقط به ذکر جزئیات بیهوده از ماجرای می پردازد و هرگز به خود ماجرا وارد نمی شود و یا اگر وارد شود چنان سریع از کنار آن می گذرد که گویا هرگز چنین موضوع مهمی نیست و یا اتفاق نیفتاده است. این موضوع خواننده را از یکی از لذت های بزرگ مطالعه که کشف درون لایه های رمان است باز می دارد چون هیچ سرنخی برای رسیدن به آن درون لایه ها نمی یابد و اگر هم بیابد چنان نامرئی و شکننده

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegane

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

است که از آن خواهد گذشت و با شخصیت‌ها و ماجراهایی کاریکاتوری از واقعیت (در رمان واقع‌گرا) و غیرقابل باور (در داستان‌های فانتزی تخیلی) مواجه خواهد شد.

خودسانسوری وضعیتی محافظه‌کارانه است که در اثر همان ترس‌ها که در بالا توضیح دادم اتفاق می‌افتد. محافظه‌کاری رفتاری - گرچه گاهی در تعریف هوش جای می‌گیرد و فرد محافظه‌کار برای فرار از موقعیت بغرنج یا عدم مواجهه با خطر به آن دست می‌زند (درست مثل رفتار حیوانات در مواجهه با موقعیتهای خطرآفرین)، اما تفاوت خودسانسوری با این وضعیت مشابه در این است که فرد هنوز در حال نوشتن است نیز در خلوت خودش، خطری جانی یا مالی او را تهدیدت نمی‌کند که ترس دامانش را می‌گیرد و در این تعریف، خودسانسوری همان محافظه‌کاری در معنای منفی‌اش است. اگر این اصل را قبول داشته باشیم که در نوشتن هر اثر ادبی، نویسنده مدام خود و جهان را تعریف و بازتعریف می‌کند، خودسانسوری یعنی نفی خود و با نفی خود عملاً نمی‌توان به تعریفی از خود دست یافت. بنابراین من همیشه به خود گفته‌ام موقع نوشتن آزاد باشم تا بتوانم به آنچه می‌خواهم دست یابم و با علم به اینکه سانسور به هر حال وجود دارد، پس آن را بگذارم برای مرحله‌ی بعد که وقتی از سوی دیگران اعمال شد درباره‌اش فکر کنم نه این‌که از همان ابتدای قلم به کاغذ گذاشتن، خودم به سانسور خود برخیزم. چون انجام چنین کاری به معنای بروز مشکلی درون من است که تا حل آن نمی‌توانم به موفقیتی در بیان دست یابم. با این‌همه بعضی از رفتارها چنان درون زانند که نمی‌توان کاری کرد. مثال آشنایی بزمن: در فرهنگ ما کسی جلوی بزرگتر پایش را دراز نمی‌کند. اگر ما به خانواده‌ای غیرشرقی مثلاً یکی از کشورهای اروپایی یا امریکایی وارد شویم و ببینیم که بچه‌ها جلوی پدر یا پدربزرگشان پایشان را دراز کرده‌اند و وقتی پدربزرگ مثلاً می‌خواهد از سمتی رد شود که پای آن‌ها دراز شده و جمعش نمی‌کنند، احتمالاً تعجب می‌کنیم و این را حمل بر بی‌ادبی آن بچه می‌کنیم. برای همین خود ما به هنگام برخورد و نشست و برخاست با پدربزرگ غیرایرانی یکی از دوستانمان، از پیش با دست و پای جمع می‌نشینیم و سعی می‌کنیم احترام خود را به او به این شکل نشان دهیم - (چیزی که او ممکن است هرگز پی نبرد و گمان کند مشکلی داریم و مثلاً ترسو یا خجالتی یا بدون اعتماد به نفس هستیم که این‌طور می‌چاله و در خود نشسته‌ایم) - قصدم ازین مثال بیان نوعی رفتار بود که بی‌آن‌که بخواهیم و بدانیم در حرکات و رفتارمان وجود دارد و ممکن است به چشم دیگری خودسانسوری بیاید در حالی که ناشی از تربیت فرهنگی ماست. من اسم چنین وضعیتی‌هایی را خودسانسوری نمی‌گذارم و با این‌که معتقدم نویسنده باید جهان فکری آزادتری داشته باشد و قلمرویش فراتر از عاداتش باشد اما گاه به دلیل آن‌چیزی که شخصیت جمعی و فردی ما را شکل می‌دهد ناگزیر از آنیم. با این مثال به پیش فرضی می‌رسم که می‌گوید جامعه ایران خودسانسور است حال باید دید این خودسانسوری ناشی از چیست؟ تاریخ یا اتفاقات سیاسی یا فرهنگ؟

خودسانسوری هم ریشه در فرهنگ ما دارد و هم اتفاقات سیاسی و تاریخ. اصلاً مگر فرهنگ از کجا آمده است؟ فرهنگ در طول تاریخ و با کسب تجربه‌های چندین نسل پی‌درپی شکل گرفته است تا به ما رسیده

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegane

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

است. ما هم کم و بیش به اندازه نسل‌های پیشین و به اندازه‌ای که درگیرودار حوادث و بحران‌ها یا کشف و خلق‌ها باشیم، چیزهایی به آن می‌افزاییم. هیچ فرهنگی از آسمان نازل نشده. ما مردمانی کوچ نشین بوده‌ایم. تا اواسط دوره قاجار جمعیت عشایری و روستایی ایران احتمالاً بیش‌تر از جمعیت شهری بوده و بعد با افزایش رشد شهرنشینی، جمعیت عشایری ذره ذره تبدیل به جمعیت روستانشین شد و تا اوایل دوره پهلوی دوم حتی جمعیت روستایی ایران بیش‌تر از جمعیت شهرنشین بوده است. می‌خواهم بگویم در وضعیت روستانشینی و به‌خصوص در وضعیت عشایری، کسی مراقب جان و مال افراد نیست. مردمان یک روستا با پیوندهایی که داشته‌اند خود را در مقابل نزاع‌های قومی و درگیری بر سر آب دسته‌بندی می‌کرده‌اند. جامعه‌ی عشایری هم که کاملاً معلوم است. عشیره عبارت است از یک نفر که حامی و مراقب اعضاست. جنگ بین دو فرد از دو عشیره به معنای جنگی تمام عیار بین تمام افراد آن دو عشیره است. هیچ‌کس هم مراقب جان و مال آن‌ها نیست. منظورم از هیچ‌کس در اینجا عدم وجود هر نهاد قانون‌گذاری است که در قبال حوادث و پیشامدهای ناگوار برای افراد طرح و برنامه داشته باشد. نه بیمه عمری وجود داشته و نه بیمه تأمین اجتماعی برای بازماندگان پس از مرگ و تازه فقط موضوع مرگ و زندگی که نیست، بیمه حوادث برای مراقبت از فرد آسیب دیده مثلاً و غیره.... تنها راه مقابله با وضعیت خطر چه از سوی دشمن خارجی (که خواه ناخواه مردم هم درگیر آن می‌شده‌اند) و چه دشمنان ریز و درشت داخلی که دامنه‌شان حتی گاه تا مادرشوهر و هوو و این‌ها هم می‌رسیده چیست؟ محافظه‌کاری یا همان ترس از بیان خود و به عبارتی خودسانسوری. محافظه‌کاری در چنین موقعیتی رفتن به پناهگاه است پیش از بروز خطر برای نجات جان و پیشگیری از خطر در راه. فرهنگ شفاهی ما پر است از ضرب‌المثل‌هایی مثل «آسته برو آسته بیا که گربه ساخت نزنه». آهسته، «زبان سرخ سر سبز دهد بر باد». یا «آب نریختن در خوابگاه مورچگان». حتی در فرهنگ صوفیانه ما هم که در شعر کهن تجلی یافته باز هم امر به سکوت و گذشت شده است تا همان جور که با توصیه‌های فرهنگ شفاهی می‌توان از خطر جست با توصیه فرهنگ صوفیانه میتوان در این جستن از خطر، به رستگاری هم رسید. زیرزمین و پناه بردن به آن در مواقع خطر یکی از مؤلفه‌های فرهنگی کهن است. مردمی که به هنگام هجوم دشمن (حالا این دشمن می‌خواهد قشون کشی روستایی دیگر برای نزاع‌های قومی از پیش باخته باشد یا به قصد خونخواهی و یا حمله دشمنی خارجی) به زیرزمین‌ها پناه می‌برده‌اند زن‌های خود را به ما بخشیده‌اند. در شهر قدیم نیشابور به نام شادیاخ، شهری زیرزمینی پیدا شده که مردمانش همه با هم جان باخته‌اند. مردم آن شهر به هنگام هجوم اقوام بیابانگرد مغول، راهی که به ذهنشان رسید این بود که به زیرزمین بروند. آن‌ها شهر خودشان را در تونل‌هایی باریک با راه ورودی مخفی ساختند. مغولها که به شهر رسیدند اثری از آن‌ها نیافتند همانطور که از راه‌های ورودی‌شان. پس دستور دادند بر شهر آب ببندند. چندین روز بر شهر آب بسته شد. آب به تونل‌های زیرزمینی سرایت کرد و همه یک‌جا در همان زیرزمین مردند و دفن شدند. حالا پس از قرن‌ها مورخان به کشف اجساد آنها رسیده‌اند. من زن آن مرد یا زنی را که در آن تونل‌های مخفی گیر افتاده بود و شاهد خفه شدن

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

خود بود بدون این که بتواند راه به بیرون برد، که در بیرون هم دشمن به انتظار نشسته بود، با خود حمل می‌کنم. آن زن ترس همراه ما هست. همان‌طور که ملت‌های دیگر هم هر کدام به شکل خود تجربیاتی دیگر را از سر گذرانده‌اند. این ترس ذاتی همراه ما راه می‌رود و راه حل دم دستش هم همان راه حل زن یا مرد نیشابوری است: خفه‌شدن در آن تونل مخفی. با خودسانسوری به آن تونل مخفی پناه می‌بریم و به گمان این که خطر را دور می‌زنیم، غافلیم که آن راه ورودی اولیه دیگر به کار بیرون آمدنمان نمی‌خورد. وقتی قرار ست خفه شویم دیگر فرقی ندارد که کلید در مخفی را داشته باشیم یا نه چون از همان اول هم که به آن‌جا پناه برده‌ایم، به خیالمان راهی بوده برای جان به در بردن ولی در اصل راهی بوده برای حذف خود، برای دفن خود در زیرزمین‌ها به جای مقابله و مواجهه با ترس‌ها حتی اگر شده به قیمت مرگ که در هر صورت نتیجه حذف خود هم همان بوده. خودسانسوری به نظر من ناشی از همین ژنهای ترس نهادینه شده در ماست که به آن خو کرده‌ایم و طبیعتاً طی کردن راه تجربه‌شده همیشه ساده‌تر است از کشف راه‌های جدید. ما همان راه‌های گذشته را امتحان می‌کنیم و باز تجربه‌های ترس افزوده‌مان را به ژن‌های نسل بعد تقدیم می‌کنیم. خیلی بخواهیم ادای شجاعت دریاوریم رکیک حرف می‌زنیم، چیزی که این روزها باب شده است. فردی که رکیک حرف می‌زند چه در کوچه و خیابان و چه در فضای ادبیات، نارضایتی‌اش را اعلام می‌کند. این اعلام نارضایتی در کوچه و خیابان شاید به گوش شنونده برسد اما وقتی در فضای ادبیات بیان می‌شود فقط اعلام نارضایتی معمول نیست. نوعی آدرس اشتباه دادن است توسط نویسنده که در همان حال که با آن بیان رکیک دارد می‌گوید سدها را شکسته و رها و آزاد حرف می‌زند در واقع دارد می‌گوید من چیزی را درون خودم مخفی کرده‌ام که از بیانش می‌ترسم و به عبارتی خودسانسوری‌ام را پشت این خارهای تیغی رکیک پنهان کرده‌ام و نارضایتی‌اش را از این وضعیت اعلام می‌کند. چنین فردی هم به همان زیرزمینش پناه برده ولی دارد به در دیوار خاکی تونل لگد می‌پراند تا بگوید با دیگران مخفی شده در آن زیرزمین فرق دارد ولی در همان زیرزمین مانده بدون اینکه مسئولیت کارش را به گردن بگیرد، بدون اینکه باور کند خودش را حذف کرده. این نوع از بیان در واقع شکل هولناک خودسانسوری است چون مخفی‌کاری را با دروغ همراه می‌کند. گم شدن وجدان نویسنده به معنای عدم پذیرش مسئولیت کاری است که انجام داده، کاری که در این‌جا جز خودسانسوری چیزی نیست.

طبیعتاً خودسانسوری کار افتخارآمیزی نیست که کسی بخواهد آن را اعلام کند پس برخلاف سانسور رسمی همیشه در پشت و پسله‌ها می‌ماند و آسیب سانسور را چند برابر می‌کند. با این همه من مثل هر نویسنده آزادی در رهای یخود از خودسانسوری سعی می‌کنم و اگر اتفاق بیفتد، جریان ناخودآگاه است که در همان ژن‌های معروف تعبیه شده است. با این همه نمی‌توانم بگویم که من هرچه را خواسته‌ام و اراده کرده‌ام نوشته‌ام. نه. سال‌ها پیش رمانی را شروع کردم که بعد در نیمه رهایش کردم. چرا؟ چون از پیش می‌دانستم که من این رمان را هرگز نخواهم توانست به چاپ و نشر برسانم حتی در خارج از ایران. این هم یکجور خودسانسوری

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegane

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

است که به خاطر تحمیل شرایط حاکم بیرونی در من به وجود آمده. در آن داستان، عده‌ای سیاهپوش از گورهای جمعی بیرون می‌آیند و شهر را تصرف می‌کنند و بی‌رحمانه همه چیز را می‌خورند و نابود می‌کنند. آن زمان هنوز خیری از ظهور داعش در خاورمیانه نبود و اینکه چرا من آن‌ها و نمادشان را به رنگ سیاه دیدم برای خودم هم جای تعجب دارد چون ما در تاریخ، تجربه سیاه‌جامگان را داریم که نماد رهایی از خلافت اموی بودند و حالا این رنگ سیاه آمده بود و برای اشباح انسانی جهنم در داستان نشسته بود. وقتی داعش رسید، به‌خصوص زمانی که به مجلس ایران حمله کرد، موقع تماشای تصاویر و فیلم‌های آن صحنه من یاد آن سیاهپوش‌های داستانم افتادم که از نوشتن ادامه‌اش سرباز زده بودم.

اما غیر از این هم خودسانسوری بوده. در صحنه‌ای از داستان خانه‌ای از آن دیگری، مرد بالاخره موفق می‌شود راه به درون اتاق آن زن مرموز برد. به این جای داستان که رسیدم با این که می‌دانستم قرار است چه اتفاقی بیفتد، نوشتنش برایم راحت نبود. با این همه توانستم از پس داستان برآیم. یعنی هم زبانم را محجوبانه کنم و هم منظورم را برسانم که همین محجوبانه نوشتن در این‌جا خودسانسوری بود. کاری به این ندارم که بعداً همان را هم ارشاد اشکال گرفت و مجبور شدم باز هم محجوبانه‌ترش کنم و شاید جالب باشد بدانید که بعد از چاپ کتاب وقتی به هر کدام از دوستانم که داستان را خوانده بودند خواستم صحنه اصلی داستان را - قبل از سانسور بدهم - امتناع کردند و گفتند مشخص است که این صحنه سانسور شده و ما خودمان تجسم کرده‌ایم. پس سانسور گاه تخیل خواننده را قوی می‌کند اما اگر تخیل خواننده همان چیزی نباشد که مورد نظر نویسنده بوده، تکلیف چیست؟

(بخشی از این یادداشت پیش از این زیر عنوان مصاحبه‌ای درباره خودسانسوری در سایت «خبرنگاری جرم نیست» به آدرس زیر منتشر شده است که نسخه‌ی فعلی با حذف و اضافاتی برای ویژه ۱۳ آذر روز مبارزه با سانسور ارسال میشود.)

<https://journalismisnotacrime.com/fa/features/2055>

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

منیژه نجم عراقی

دوستی در صفحه‌ی قیچی* به خودسانسوری اشاره کرده بود که به مراتب بدتر از سانسور است و البته چیزی جز نتیجه‌ی محتوم همان نیست. دهه‌ی هفتاد که می‌خواستیم کتاب «زن و سینما» را به چاپ برسانیم ناگزیر به انواع خودسانسوری بودیم از جمله کاربرد جنبش زنان به جای واژه‌ی «ضاله»ی فمینیسم. بعدها که مقاومت‌های فرهنگی با همراهی فحش‌باران سردبیر یالثارات این واژه را «آشناسازی» کردند دست به کار ترجمه‌ی «اندیشه‌ی فمینیستی» شدم که طبعاً خالی از سانسورهای خودآگاه و ناخودآگاه نبود. با این همه ناشر نتوانست از سد سانسور بگذرد چون جناب «بررس» که موردی برای اصلاح پیدا نمی‌کرد اصرار داشت دست‌کم مقدمه‌ای در رد مطالب کتاب به آن بیافزایم که زیر بار نرفتم. البته این بار ماجرا فرق می‌کرد؛ ظاهراً مقامات از عطش خوانندگان برای این‌گونه مطالب باخبر شده بودند و می‌خواستند خود پیش‌تاز ارائه‌ی آن باشند بنابراین پس از انتشار کتاب «فمینیسم و دانش فمینیستی» به قلم اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم، کتاب بنده هم مجوز گرفت. البته توسط ناشری دیگر که خود در مقام نماینده‌ی مردسالاری مقدمه‌ی آن را سانسور کرد! اواخر دهه هشتاد برای اجازه‌ی نشر کتاب «دردسرهای پسامدرنیسم» گذشته از حذف تصویر چند نقاشی خواستار اصلاح واژه «مطلق» در این جمله شدند: «زیبایی‌شناسی در مقام ارغنون فلسفه، هنگامی که با مسئله غایی بودن ما در جهان عاری از هرگونه مطلق به معارضة گرفته می‌شود، قافیه را می‌بازد.» بامزه این جاست که این مشکل با جایگزینی معادل لاتین آن واژه حل شد! همین راه‌حل را برای نسخه‌ی به‌روزشده‌ی زن‌وسینما به کار بستیم اما هرگز نفهمیدیم که اداره‌ی فخریه پذیرفت یا ناشر، در هراس از گرفتن نمره‌ی منفی، جمله‌های اصلاحی خورده را یکسره حذف کرد

* قیچی، زیرصفحه‌ای است در فیسبوک کانون نویسندگان ایران که خاطره‌ها و تجربه‌های نویسندگان، هنرمندان و ناشران از سانسور را ثبت می‌کند.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

پلیس گفته، سانسور

سانسور ویران سازی ایده ی خلاق و چالش برانگیز است. حکومت های استبدادی برای این که بتوانند بر همه ی شئونات زندگی مسلط باشند باید بتوانند آن را تحت کنترل خود بیاورند. فوکو در کتاب اراده به دانستن مفهومی دارد که می تواند در بررسی و واکاوی سانسور در مرکزیت بحث قرار گیرد و افق های هر تحلیلی درباره ی سانسور را کد گذاری کند؛ " پلیس گفته ". این اصطلاح در دیدگاه فوکو بیشتر معطوف به سکس است و در بطن میل جنسی و شکل آشکارگی آن در قرن هفده و پنهان شدگی آن در قرن های بعد صحبت می کند. پلیس گفته نزاکت کلمه را پیش می کشد تا بتواند رمزگان و استعاره ها و وجوه بلاغی دیگر را در راستای خود سمت و سو دهد و شکل میل و میل خواهی را لاقط در زبان و بعدتر در مناسبات اجتماعی منزوی کند. پس راندن کلمات جنسی از بعضی نواحی گفتمانی مانند رابطه ی والدین و فرزند یا معلم و شاگرد شاید در شکل ظاهر فرم تراژیک این پس راندن را نشان ندهد اما عملاً کلمات خطرناک را از مهمترین بخش های زیست انسان حذف می کند. و همین حذف منجر به شکل گیری انواع و اقسام گفتمان های جنسی در لایه های زیرین جامعه می شود. اگر پلیس گفته ی فوکو را در مسیر سر راست تری قرار دهیم و بخواهیم از آن ایده ای مشترک بیرون بکشیم لاجرم چند پنجره ی پنهان باز می شود. اولین شکل حضور این پلیس گفته را باید در ضمیر ناخودآگاه جمعی جست. در بطن و روان زبان فارسی. زبان فارسی (زبان نوشتاری) زبانی است که شرط اولش پاکیزگی است. نگاهی پاستورال و ویراستارانه همواره آن را کنترل کرده است. پنجره ی بعدی مواجهه ی سانسور با هر نوع نگرش و ایده ی چالش برانگیز است. پلیس گفته مواظب است هیچ متنی از معیارهای اخته پیشی نگیرد. پنجره دیگر چنگ اندازی سانسور به متن های سیاسی و پیشرو است که حاضر نیستند افکار و ایده های خود را با متر و معیار حکومت ها پیش ببرند. سانسور قیچی پلیس گفته است که در آغاز نوشتن و حتا پیش از نوشتن در جوامع استبدادی حی و حاضر است.

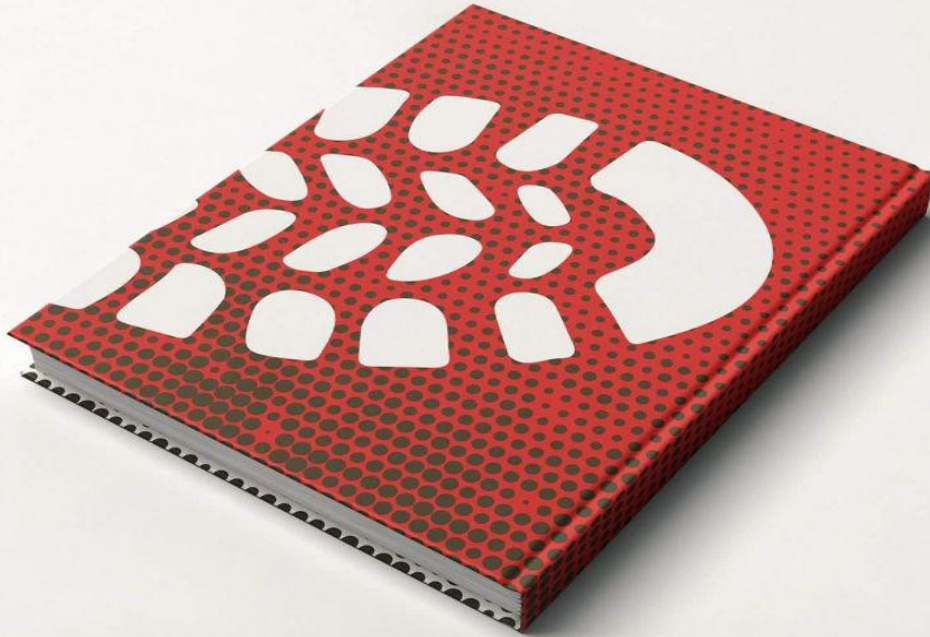
Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ی ۲، آذر ۱۳۹۸



.....	سیزدهم آذر	 کانون نویسندگان ایران
روز مبارزه با سانسور		
گرامی باد	

۱ ۳ ۹ ۶

بخش دوم

ویژه‌ی شعرهای سانسور شده

به قلم شاعران عضو و غیر عضو کانون نویسندگان ایران

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

آرش الله وردی

از کتاب «خون» که توسط نشر چشمه، جهت اخذ مجوز به اداره‌ی ارشاد ارجاع شد و کل کتاب را غیرقابل چاپ اعلام کردند.

«خونریزی»

دارد خون می‌آید

دارد

خون

می‌آید

خون دارد با یک غریبه می‌آید

خون دارد با آژانس می‌آید

خون دارد با یک زن خراب می‌آید

زن خراب با خون دارند به چشم من نزدیک می‌شوند

من به آلت حجیم خون زل می‌زنم

خون با زن پچ‌پچ می‌کند

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

زن خراب دولا می شود توی چشم من
 و پستانش را
 سر پستان بزرگاش را در دهانم فرو می کند
 خون، دست زن خراب را می گیرد
 و می کشد
 و می برد
 سرش از لای دهان و دندان من در می آید
 لزج
 زن و خون به خانه می روند
 آب دهانم دارد از بدنش می چکد
 خون بیرون می آید
 خون چیزی مابین خجالت و عصبانیت است
 خون، زن خراب را با آژانس می فرستد به خانه اش
 خون نگاهم می کند
 من خودم را خراب می کنم
 خون
 دماغش را می گیرد
 و از چشمش می زند بیرون
 خون می ریزد روی صورت خودش
 خون صورتش را پاک می کند
 خون به آینه نگاه می کند و به خودش می گوید: «فقط خون»
 من می فهمم که زن خراب نتوانسته است خون ما را ارضا کند
 خون می نشیند
 به خودش فشار می آورد
 چشم و پیشانی اش چروک می شود
 خون در می آورد
 و قطره ای از خویش را در دست می گیرد

قطره‌ای که نامش می‌شود «یک‌خون‌دیگر»
 یک خونِ همجنسِ دیگر
 خون با «یک‌خون همجنسِ دیگر» می‌روند توی اتاقِ من
 خون سرش را از در بیرون می‌کند
 خون خودمان را می‌گویم
 وبه چشمهام نزدیک می‌شود و می‌گوید کمی چشمهات را باز کن احمق
 خون‌روشنفکر، فشارش بالا می‌رود
 خون را رها می‌کند
 خون دارد بالا می‌آورد
 خون
 خونِ جنون
 دوباره می‌رود تو
 خون سردی‌اش را حفظ می‌کند
 و در آغوش گرم خونِ دیگر فرو می‌رود
 انگار خون دارد
 می‌دهد
 صدایش
 می‌آید
 انگار خون دارد
 می‌زاید
 یا می‌ریند
 نمیدانم
 چیزی مابین اینهاست
 چیزی مابین اینهاست
 صدای بدی‌ست
 انگار خون دارد سرِ زَا می‌رود

نه

سکوت می شود

انگار که دیگر خون خوب شده است

انگار که اوضاع ردیف شده است

خون دارد شلوارش را پاش می کند

و با «یک خون دیگر» که شلوارش را هم پاش کرده است

از خانه می زنند بیرون

خون‌ها که از خانه می زنند بیرون

خون‌ها که از خانه می زنند بیرون

خون‌ها که بیرونِ خانه را خیره نگاه می کنند

خون‌ها که سوار مترو می شوند

بی آنکه به کسی بچسبند

تنها محکم به یکدیگر چسبیده‌اند

خون‌ها که آگهی‌های تجاری را خیره نگاه می کنند

خون‌ها که پول‌هایشان را در مترو زده‌اند

خون‌ها که رفته‌اند کلانتری و گزارش داده‌اند

گزارش

گزارشی از خونهای افسردگی

از خونهای بیگاری

از خونهای بی عار

از خونهای کم خون

کم

کمتر

اینها را خواب دیده ام

دیگر چیزی نمی دانم.

خون

دارد تنها می آید

خون دارد پیاده می آید

خون سرش گیج می رود
بغش می کنم
خون به تمنا به چشمهای من نزدیک می شود
دولا می شوم
و از پستانم خون تازه‌ای می نوشد
خون دارد می رود
خون
دارد
می رود
خون
دارد
از اینجام می رود.

۲۳ اسفند ۸۸

تکه‌پاره‌های لیلی در کف مجنون

تاکنون از من بیست و چند جلد کتاب منتشر شده که فقط یکی از آنها موفق به انتشار در ایران با مجوز وزارت ارشاد شده، یکی از اولین کتاب‌هایم در هیجده سالگی. آن کتاب هم این قدر حذفیات خورد که در نهایت فقط با ۱۴ شعر، که آنها هم کامل چاپ نشد، به انتشار رسید. کتاب «سنگ‌های بسته، سنگ‌های باز» و کتاب دیگر «باروت بیاوریم خانه را روشن کنیم» «به کلی غیر قابل انتشار» تشخیص داده شده بودند، سانسور از بیخ! قبلاً ناشرهایی در مشهد کتاب را برای نشر درخواست کرده بودند، اما بعداً گفتند که آن قدر قیچی شده است که دیگر نمی‌شود به چاپ برسد. قبلاً به توصیه‌ی ناشر به قدر دو سه شعر کامل، از بیت‌های کتاب را درآوردیم (قبل ترش خودم چهار پنج شعر را از کتاب کنار گذاشته بودم که زحمت آقایان را کم کنم)، به ارشاد رفته و اصلاحیه خورده. یک شعر دیگر کاملاً حذف شده. باقی حذفیات هم روی هم رفته قدر دو سه شعر کامل می‌شوند. روز اول که این کتاب تازه را برای چاپ آماده می‌کردم اسمش بود «کافه‌های بی‌تو: ۳۳ روایت مصطفی توفیقی از یک عشق». بعد این اصلاحیه‌ی آخری به ناشر گفته‌ام اسم کتاب را دوباره عوض کند: «۲۶ روایت مصطفی توفیقی از یک عشق»

«شاه شهید»

آن زمان که به حکم «شاه شهید» قره‌العین ما به قتل رسید
 نه به دست فقط امیرکبیر، که به دست شما به قتل رسید
 هی شما یان که گنگ و کور و کرید! هی رعایای خوب شاه شهید!
 آه! انگشتان چقدر فشرد گردن ماه تا به قتل رسید؟
 کوچه‌ها! کوچه‌های سرخورده! کوچه بن بست‌های دل‌مُرده!
 خنجر کیست توی تاریکی؟ ماه ما در کجا به قتل رسید؟

توی هر کوچه «طاهره» بر خاک، توی هر کوچه یک «ندا» در خون...
چند «پروانه‌ی فروهر» ما توی این کوچه ها به قتل رسید؟
سر هر کوچه نام یک «گُشته»، توی هر کوچه چند خانه «شهید»
چه قَدَر در هوای آزادی، مرد و زن بی هوا به قتل رسید
آی آزادی! آی آزادی! «چهره‌ی آبی تو پیدا نیست»
هرکسی خواب دید می‌آیی، نیمه‌شب بی صدا به قتل رسید
آی آزادی! آی آزادی! دیر یا زود روزنامه‌های وطن
می‌نویسند: آن قَدَر از تو حرف زد «مصطفی به قتل رسید»

«بی وطن یعنی بی جان»

تو

چند سال طول کشید که کشته شوی؟

من؟

یک روزه کشته شدم

-روزی که از دهات بی آب و علفی حوالی قوچان

اعزام شدم به نقطه‌ی صفر مرزی

برای کشتن گرسنگی تو

که شانه هایت را زخمی کرده بود

و هر چیز بدتر از هر چیز را به تو نسبت می داد

کوردها، زبان مادری شان «کشته شدن» است:

انفرادی و دسته جمعی
 با جوخه‌ی اعدام، طناب دار، آتش زدن، پرت شدن از بلندی، شلیک از پشت سر، مُثله شدن، وقتِ رویِ
 دوش بردن گشنگی شان به سمت دیگرِ سرزمین مادری
 ما به مردن عادت داریم
 به آسان مردن نه
 تو را کشتم
 تا میان گرد و کورد
 تنها گلوله ای فاصله باشد
 و روی اسلحه‌ی سازمانی
 تنها نام مقدّس «الله»
 تو را کشتم یعنی
 خودم را کشتم

علیرضا جباری (آذرننگ)

دو شعر سانسور شده از مجموعه‌ی جادوی عشق

«اینجاست خاوران»

اینجاست خاوران،
 سرزمین تن‌های خفته در خاک و جانهای بیدار،
 سرزمین پرندگان گلگونِ عشق،
 پرپرزان برفراز گورجایِ عاشقانِ زادبومِ من،
 یادِ روزِ دردِ دل،
 سرودِ رهاییِ برزبان،
 سرزمینِ گل در گل،
 گلِ برگل،
 سرزمینِ ستاره در ستاره،
 ستاره بر ستاره.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

اینجاست خاوران،
 سرزمین جانهای بیدار و دلهای تپنده،
 قلب سرزمینِ هماره گلگونِ من،
 در سینه یِ این خاکِ به یلدا نشسته،
 سرشار از فردا.
 هرگز نمی میرند،
 این جاودانگانِ وادیِ عشق،
 قد می کشند هرشب،
 این ستارگانِ سحرین،
 از گورجاهاشان،
 و پرتو می افشانند،
 بر دیولاخِ پریچِ کژتاب،
 رهگذارِ رهروانِ شبخیزِ روزخواه،
 و خوشبو می سازند،
 این شکفته گلانِ مُشکبوی،
 کوچه - پسکوچه های میهنم را،
 با عطر و بوی عشق به آزادی،
 بی مرگان اند اینان،
 یادگارانِ ایستادگیِ سرو،
 و نمی میرند هرگز،
 با ارّه یِ برنده یِ مرگِ آفرین،
 در دستِ دیدبانِ خزان،
 پرده از دیدگانِ برگیر،
 ای دیدبانِ خزان، شب، اهریمن!
 دیری است رفته ای، خود نمی دانی،
 بی مرگان اند اینان،
 زندگانِ وادیِ گلگونِ عشق به آزادی،
 این است جاودانه گلستانِ خاوران.

«اسب سوار می رسد»

از پس لشکر ستم، ارتش یار می رسد.
 در تب و تاب تیرگان، بوی بهار می رسد.
 شمس من آر مدد کند، دامنش آورم به کف
 از پی خویشکامگان، قامت یار می رسد.
 جنگل سبز مردمی، کشته کنام این ددان،
 سبزی سرو قامتش بین تو، که یار می رسد.
 شب ز میانه می رود، سرخ-سپیده می دمدم،
 از پس این هجوم شب، بین که نگار می رسد.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

مردم خویشکارِ مکن، همره رازدارِ من،
 با گلِ سرخ و چه چه سبزِ هزار می رسد.
 دشنه ی این سیه دلان، مانده به جانِ یارِ من،
 از ره دور بین که با، گرد و غبار می رسد.
 با تن زخمگن کنون، ناوکی از کمان زند،
 روز به چشم دشمنش، چون شبِ تار می رسد.
 سبزِ بهار و سرخِ گل، زمزمه ی هزارها،
 روزبلند ما ببین، کز شبِ تار می رسد.
 از پس گرد و خاکِ ره، سروِ بلندِ قامتش،
 چابک و پر خروش بین، اسب سوار می رسد.

نیما حسینی‌نیا

بنده حدود یک سال و نیم پیش، مجموعه اشعارم را تحت عنوان «تورا حافظی» به منظور چاپ به نشریه بوتیمار سپردم اما در مراحل بررسی ارشاد، دو شعر از این مجموعه سانسور شد. یکی به طور کامل و دیگری بخشی از آن. اما به دلیل بهم خوردن محتوا و فرم شعر، خودم تصمیم گرفتم تا آن شعر را هم حذف کنم.

۱

دکمه‌های پیراهنم را که باز کنم
جهان، سینه‌های تو را
تشخیص می‌دهد
با همان ردیف دندان‌ها،
موها
و باسنت
و مرگی که هر سال به من
دست می‌دهد.
جهان، سینه‌های تو را
تشخیص می‌دهد
با همان ردیف دندان‌ها،
موها
و باسنت
و مرگی که هر سال به من
دست می‌دهد.

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

دکمه‌هایم را که باز کنم
زنی می‌شوم
که سی سال بیشتر ندارد
و کارش مردن است.
استریپ‌تیزِ بزرگیست زندگی
دکمه‌هایم را باز می‌کنم
همه مرگ مرا تأیید می‌کنند
اما من،
هنوز همان زنم
با همان لب‌ها و
زبان تو
که سی سال
مرد را چشیده بود
مردی که هرگز سی سال نداشت
و دکمه‌های پیراهنش را که باز کرد
میان قفسه‌ی سینه‌اش،
پرنده‌ای مرده بود.

لطفن سکوت را کشیده تر کنید!
 اینجا، بیمارستانِ تویِ من است
 با هزار و سیصد و شصت و شش فقره قتل
 که به سال‌های تخت زنجیر کرده‌ام.
 لطفن دور سکوت‌م را جمع کنید!
 ساعت‌های استراحتِ رویِ دیوار را
 به عقب بکشید
 حالا حیاط تنم خلوت‌تر است
 آن همه سال‌های تخت در من گذشت
 آن همه هزار و سیصد و شصت و شش نفر

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

که در من شنا کردند و
بالا نیامدند.
وقتی، عکس‌هایم را دسته جمعی
به بابِ لواط می‌بردند
ران‌هایم با صدای بلند
در فکرت بود!
ای میانی غمگین
سال‌های بعدی تخت
خواب‌هایم را برآمده می‌کند.

مهین خدیوی

از مجموعه شعری که سال‌هاست مانده در ارشاد

«سانسور»

یک خط ممتد
از رودخانه به اقیانوس
از کابل به نیویورک
از آدم تا...
از رودکی به شاملو
انسان؟
سفینه ی سرگردان
چهارپایه ی فرنگی
خیابان داغ
هرج و مرج
کتاب های سوخته

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

برج های شکسته

بوی خمیر نان است

یا

کاغذهای خمیر شده

در وان حمام

در دیگ های مسی

یا

در چاپ خانه ی حیدری

عاشقانه ها را

بر باد نوشته ام.

سمیه دیندارلو

شعر حذف شده توسط ارشاد از کتاب سرخون نشر نصیرا سال ۱۳۹۵

از من
هر وقت یکی می میرد
شهریور است
که افتاده ای به جان تخت
ناخن در تُشک
نشت کرده ای در زهدانت
در زهدانت پیچیده ام به خود
انقباض مرتبی ست
این آخر صبحی
و دست های ناقابلی
که مرا
می کشد از سر
آرام
بیرونم می کند

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

از قلمرو استخوان هات
یکی یکی
از نبوده ام
به نیستم
در گریه های خشک شده بر کمر
می زند
و تفسیر درد
از پیشانی خیس
از فوران پستان ها
از پارگی دهانه
به گوش می رسد
کُپه کُپه
خون از پَسَم بیرون می دهی
و بند از دلت پاره می شود
به دست هام
به خستگی هات
به برهنگی ضجه های دخترانه ام
چشمت که می خورد.

فرامرز سدهی

شعرها نیز اعدام می شوند از کتاب‌ها. آخرین شعرِ اعدامی من «مرگ بر میدان‌ها» نام دارد. «مرگ بر میدان‌ها» را قیچی از آخرین کتابم «فرودگاه آه» سانسور کرده است!

«مرگ بر میدان‌ها»

اینجا تهران است!
 همه چیز از یک میدان شروع شد
 کشتارگاه
 بهمن اگر پایش می شکست
 نمی رسید به میدان راه آهن
 سوار اتوبوس نمی شد
 چهارراه ولیعصر
 قبل از حرکت مسیرتان را مشخص کنید
 به راست راست!
 میدان فردوسی
 امام حسین ظهر عاشورا است
 دست‌ها بالا

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

پایین
 «شیعه باز است و غم
 با آه و الم...»
 اینجا تهران است!
 میدان را دور بزیند
 نامه ی سعدِ وقاص
 برسد به دست فردوسی!
 آقای فردوسی!
 اعتراف می کنم
 به دستور ما بود تفو
 «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو»
 را وزارت ارشادِ محمود غزنوی
 از شاهنامه ممیزی (مرا بیخش)
 سانسور کرد
 اینجا تهران است!
 مسیر پاهایم را مشخص کرده ام
 پیش از انقلاب
 ماست بهبهان کیلویی دو ریال
 پیاده می شوم
 چشم در چشم دانشگاه تهران
 دست هایت را به من بده
 محبوبم!
 باید به سمت دیگر خیابان برویم
 اینجا تهران است!
 میدان انقلاب
 به یادم آمد:
 - برای تو روسری خریدم
 را باد بُرد
 (لعنت به مفعول بیواسطه‌ی سر سطر)

هردو عاشق بودیم
 دیگری و کتاب
 شیرین و فرهاد
 لیلی و مجنون
 راستی چرا زن‌ها را پیش از مردها می نویسند؟
 اینجا تهران است!
 میدان آزادی
 باز هم به راست راست!
 میدان صادقیه
 نیمدایره شدیم
 آیت الله اشرفی اصفهانی
 چقدر بعضی از آدم‌ها چیزند
 پُل هوایی شدیم
 سرباز
 باید به لیلاکاکو (یک زن شیرازی است) می رفتی
 اینجا تهران است!
 «لیلا لیلا لیلا لیلا رو بردند»
 سیه چشمان کشمیری و
 سپهد فرسیوی سوادکوهی
 فیل فیل شتر فیل
 از آبادان دور شو!
 لبِ کارون
 خارکِ رطبِ خرما
 خرما رو بردند
 سیه گیسو بلند
 شب‌های میدان آزادی
 هیس س س س
 ایستاده ام مگر پیاده شوی
 از سواری‌های گرانفروش مهرآباد

آفتاب و لگن چل دست
شام و نهار
تهران اینجاست
چرا بقیه اش را به یاد نمی آورم؟
لعنت به میدان‌ها!
میدان‌ها را بکشید
فردوسی را بکشید
پُل‌های هوایی را بکشید
سرباز را بکشید
شاهنامه را بکشید
سعدِ وقاص می گفت:
یک میدان زنده نماند!
مرگ بر تهران
تهران را بکشید
آزادی را بکشید
بهارستان را بکشید
صادقیه را بکشید
اینجا تهران است!
مرگ بر میدان‌ها

نگاه سهرابی

این شعر من منتخب چاپ انجمن‌های ادبی کرج شد و بهم اطلاع داده شد برای «کتاب شاعران کرج» تأیید شده در نهایت ارشاد، اصلاحیه داد و رئیس انجمن‌های ادبی استان که مسئولیت بخش ادبی حوزه هنری استان رو هم داره، شعر رو از مجموعه بدون اطلاع به من و حتی عذرخواهی حذف کرد. برای ماهنامه سخن هم ارسال کردم که بنا بود برای شماره آذر به طور قطع چاپ بشه، که به خاطر اشعار دوستان دانشجوی من که جزء بازداشت‌شدگان آبان هستند، چاپ آذر هم متوقف شده.

«آزادی»

مفهوم آزادی

در دندان کلاغ‌های بالای برج

به «چرا» می رود.

تا کسی با قوس میدان کژ می شود

و هم زمان

راديو زمزمه «رستگاری در شاونشک» می گذارد

مادامی که برگردان مقنعه زیر چانه ی دختری را می خاراند،

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ی ۲، آذر ۱۳۹۸

یک موتوری
 با سود چهار درصد طرح ترافیک می‌فروشد.
 اسپندی بر آتش،
 چشم بلا را در دستان یک خیابانی
 از این شهر به دور میکند.
 و پلیس به افزایش قرمزی چراغ چهار راه فکر می‌کند.
 کودکی
 فرق "دخل" و "خرج" را در ذهن، تحلیل می‌کند.
 _ برج میلاد آسانسوری سریع دارد
 و آزادی گالری تعطیل_!
 این را دانشجویی که انگشتش لای کتاب «زیبایی شناسی»
 گیر کرده است، می‌گوید و سوار بر پیک موتوری
 که خودش پیک حامل آن است،
 صدایش را در دور میدان می‌کشانند...
 تاکسی با صدای رستگاری در شاونکنک
 به ایستگاه آخر می‌رسد.
 یک نفر پول خرد ندارد
 و مابقی اطلاع از افزایش نرخ کرایه، راننده هم اعصاب.
 کلاغ‌ها آزادی به دندان
 در چرای خانه‌ی قمری‌ها
 خود را بستری معاشقه‌ای یک روزه می‌کنند
 و پرچم‌های میدان در جایشان می‌لرزند و
 همه چیز در دور میدان همانگونه که هست باقی میماند.

جلال صابری نژاد

کتاب اول مجوز نگرفت، کتاب دوم باناشر صحبت کردیم گفتند مجوز نمی دهند بی خیال چاپ شدم
عنوان کتاب: چرا کسی برای شکستن بت‌ها ابراهیم نمی شود؟!

توضیح کمیسیون انتشارات: در تصویری که این دوست گرامی، از اصلاحات ارشاد برایمان ارسال کرده‌اند،
علت مجوز ندادن به این کتاب در دو عبارت: «این کتاب فاقد جنبه‌های لازم برای ارائه به جامعه است و
مضامین بعضاً مناسب نیست» قید شده است. دو شعر زیر از همین کتاب هستند.

«شکوفه‌های شوم این شاخه پاییز»

روزنامه‌ها دوباره

آواز سر دادند

مردم سالاری، دیپلماسی،

حقوق شهروندی،

ارکان صفحات ماست

اما

کسی لبخند

کودک کار را ننواخت

بر چنگ کلام و صفحه سیاه مطبوعات!

تا دوبار آمارها سیر سعودی نسبت به دماوند پیدا کنند

و نمودارها چرتکه رفاه اجتماعی

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

در تب و تاب جامعه بی اندازند
اینجا اما
تورم دارد می خورد ما را
و شکوفه های شوم این شاخه پاییز
که از در و دیوار این خانه آویزان است
تابلوی لبخند ژکوندی شده است از قلم سیاستمدران
دارم خفه می شوم از این همه نگفتن
و زنده بگور
از خاکی که معلق در هوای اهواز است!
آه
عیاری رسمی است
که برچیده شده است از زورخانه ها
و در کتابها
فقط حسن صباح و پوریای ولی زنده است!
تابوت کلام مرا
در شعرم مدفون کنید
مبدأ خبر عصیان قافیه شعر من
به رسانه های خارجی مخابره شود
بگذار اینجا
دوباره سلاخی شود قلم
تا جوهر به بیراهه نرود!
ای رهگذر
کوچه های تاریک صفحات سربی،
به بهار رسیدی بگو
شاعر دوباره کاغذهای عصیانش را سوخت
تا دستان کودک کار گرم شود.

«روزنامه‌ها»

چقدر با این پول‌های کهنه
 چرتکه بی اندازم
 وقتی هزینۀ عشق به آسمان رسیده است،
 سهمیه یارانه تیرماه من
 هزینۀ یک متر
 طناب هم نمی‌شود
 تا از سقف زندگی
 فکرم را آویزان کنم
 تا مگر مترسک‌ها و همه عابره‌های پیاده
 فیلمی رایگان به تماشا بنشینند
 که سینما دیگر
 سینمای کیا رستمی نیست
 سینمای قلاده‌های طلاست!

اینجا چهار لیتر بنزین نامرغوب
 برای رهایی از این نکبت آباد
 کافی است
 تا روزنامه‌ها
 خبری از درد را
 برای یک روز
 به انتشار در بیاورند،
 چقدر روزنامه بخوانم
 با تیترهایی با عنوان زیر
 همشهری: مردم پشت صف یارانه‌ها...!
 ایران: فضای سیاسی متشنج می‌شود...!
 مردم سالاری: مردم حقی در انتخاب شهردار ندارند...!
 قانون: قوه قضایه مقابل دولت در اختلاس بزرگ نفتی...!
 وطن امروز: پایان خوش بینی...!
 کیهان: دولت و رابطه پنهانی با امریکا...!
 اعتماد: مردم روز به روز نسبت به مسئولین بی اعتمادتر می‌شوند...!
 ورزشی: زنان همچنان پشت در ورزشگاه‌ها...!
 چقدر فکر کنم
 تا برسم به فلسفه ارسطو
 که من کجای این صفحات سربی
 آشیانه دارم...؟

۳۱ تیر ۱۳۹۶

رز فضلی

پیرو فراخوان کانون محترم نویسندگان ایران برای فرستادن آثاری که به دلیل سانسور امکان نشر نیافته اند، شعری را که از مجموعه «آدم‌ها نمی‌پرند» منتشر شده در سال ۱۳۹۶ نشر سرزمین اهورایی، به دستور وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی حذف شد، برای شما می‌فرستم. این شعر تقدیم شده بود به رخشانه، دختری که چند سال پیش در یکی از ولایات افغانستان سنگسار شد.

چندمین سنگ بر پیشانیت مرگ را جوانه زد؟
 چندمین سنگ بر تنت گل داد؟
 کدام سنگ خلاص بود؟
 می‌پرسی مهم است؟ مرگ، مرگ است
 برای من اما از روز مردن تو، سنگ، مهم شده است!
 برای من لحظه مهم شده است
 برای من اینکه ظهر بوده یا بعد از آن؟
 اینکه دست هایت بسته بوده یا باز؟
 اینکه با چند سنگ تمام شدی؟
 اینکه حسابش را داشتی؟
 اینکه حسابش را داشتند؟
 آخ!... سنگ که واحد شمارش درد می‌شود

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

مهم است

مهم است

مهم است

از امروز مرگ را من با سنگ می شمارم
تو هم ای زیبای خوابیده برای هیچ چیز جز شمردن سنگ ها بلند نشو
تو که هم نام خواهر من بودی
بلند شو و تنها یک بار به من بگو
حجم مرگ، چند قلوه سنگ است؟

علی کاکاوند

دو شعر کوتاه برای کانون نویسندگان ایران برای انتشار در ویژه نامه روز مبارزه با سانسور می فرستم. این دو شعر از سوی وزارت ارشاد اسلامی در کتاب شعر "سردخانه" حذف شدند. گرچه انتشارات نگاه برای اینکه بتواند راحت تر مجوز بگیرد نصف کتاب را که غالباً شامل شعرهای بلند بود، قبل از ارسال به ارشاد حذف کرد و کنار گذاشت اما با این وجود پس از چند ماه معطلی، کتاب من با ۲۶ مورد سانسور سیستماتیک ارشاد اسلامی - بدون هیچ توضیحی - مواجه شد و در سال ۱۳۹۱ بدون این دو شعر و بسیاری از شعرهای دیگر که تکه‌های وجود من هستند، منتشر شد.

«دیکتاتورها»

دیکتاتورها هم گاهی از خودشان خسته می‌شوند

عاشق می‌شوند

دست از سلطه بر می‌دارند

تن به تن گرمی می‌سپارند

و دست‌کم یک بار به زیر می‌افتند

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

«فیزیک»

" آی جاذبه‌ی تُو و هشت‌دهمی !
مرا از خویش برهان "
به وقت اعدام چنین گفت
معلمی که سال‌ها فیزیک درس داده بود

عارف معلمی

این شعر به دلیل مضامین ضد دینی از کتابم سانسور خورد.

نه

آب های اجنبی برده این سطر را
 لطفاً شروع شوید از سطر بعد
 و امواج تشییع جنازه دریا بود
 به وقت تشریح تنت بین صدف ها و مرگجان ها
 و پر اند گوش ماهی ها از رادیو سراسرسری
 از کانال چند به شبکه ی تور راآه
 نیست؟
 گوشماهی ها می لولد در طول موج رادیو
 _کمک کمک کُ...
 _در من گوشتماهی پخش می شود
 صداغ تو را نمی گذارد بلند
 کنم باید تشریح تنت را
 بین مر.. جانی که نداری
 دیروز که امید عظیمی
 پانزده سالگی اش را دست و پا زد در آب

غریق نجات ما خود قاتل بود
 امروز نجات یافته همان امیدِ عظیمی ست که رفت؟
 یا ما با وزنی از هست های پی در پی؟
 ساحل هلهله ی تو در موج سواری های مجلات خیس خورد
 مسیح ما بودی که به صلیب کشیدند لنج های باری تو را از هبس جهت
 در هبس جهت دیوانه نبودی ما زیادی جدی گرفته بودیم آیات خیس ات
 را
 در هبس جهت عصای موسی باز نکرد فرق دریا را
 نجات ما در نشکافتن بود؟
 یا در ندیدن عمق مسئله ای خیس؟
 امید در ماجرای آب چه دید که دریا خفه اش کرد؟
 می خندم
 به روسپیگری گوش ها با آیات
 من رستاخیز نه های زنده به گورم
 از لحظه ای که سیب تنها بی گناه شناخته شد در ماجرای آدم
 فهمیدم خدا بیشتر نگران عاقبت سیب است
 ساحل
 با لنگر های روی شانه ات چند پاسکال آی به نشنیدن بزنم خود را
 وقتی نفت در عرووووووق وطن
 قلب های جدیدی پیدا کرده است
 با این گوش ها نمی شود در طول موج رادیو سراسرسری شنا کرد
 دو راه هست همیشه
 یا گوش هایم را عوض کنم
 یا گوش هایم را عوض کنم
 دریا رویای کودکی که می خواست آسمان باشد
 و یک روز ایستاد اما زیادی فرو رفت در عمق آسمان
 و امروز جهنم دریای گناهکاری ست که آتش گرفت
 از جهنم فهمیدم خدا ابلیس مهربانی ست با سببی مسموم در دست

گورستانی شده ام با قبر های خالی
برای تناسخ امید در اشیا
لطفاً چند سطر عقب بزنید شعر را
بشنوم باز صدایش را وقتی گفت کمک
آنقدر کلمه بود که چند دسی بل اضافه کرد به صدای
فرکانس خبر که شد روی مرگ تنظیم
پارازیت گرفتم بشنوم بهتر فریادش را

سیامک میرزاده

توضیح و تکمله اینکه این سروده مربوط به سال ۸۸ است و این نیز که ۶ سال بعد و به‌هنگام چاپ کتاب غ در ق اینجانب توسط نشر بوتیمار، به حکم قیچی اعظم در چاپ‌خانه از میانه‌ی دفتر بیرون کشیده و به زیور سانسور آراسته شد.

ظالم به ظلم خویش گرفتار می‌شود
از پیچ و تاب نیست رهایی کمند را
(صائب تبریزی)

«بازجویی»

محکم بزن که تازه کمی جان گرفته‌ایم
محکم‌تر از همیشه که آسان گرفته‌ایم
دست نلرزد، آخته سیلی بزن که ما
این چانه را برای تو سیمان گرفته‌ایم
نان را به نرخ روز نخوردن گناه ماست
ما ننگ نام از دهن نان گرفته‌ایم
ما جان خسته از دل خونین ربوده‌ایم
ما خون تازه از لب دندان گرفته‌ایم

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

گفتند: اعتراف؟!..... نوشتیم: فتح قاف
گفتند: می‌کشیم که فرمان گرفته‌ایم
فرمان برای گشتن انسان گرفته‌اید؟
فرمان برای حرمت انسان گرفته‌ایم
ما آن مُحارِبیم که حکم جهاد را
از اهل بیت حضرت ایران گرفته‌ایم
البته با اجازه‌ی پیران طوس، ما
حکم از جناب سام نریمان گرفته‌ایم
احوال جمع و حال پریشان خویش را
از موج‌های موی پریشان گرفته‌ایم
گرد غم از قواره‌ی بارانی بهار
اشک از نگاه ابری باران گرفته‌ایم
جانان جان جان جهان، جان جاودان
جانا! به جانت از هیجان جان گرفته‌ایم
از هرچه بگذریم، نگو از تو بگذریم
عشق تورا به چنگ و به دندان گرفته‌ایم
آزادی است شرط تو، در این معامله
عشق تورا به قیمت زندان گرفته‌ایم
یک از هزار.... عشق من! الوعده! الوفا
از تو هزار وعده‌ی خوبان گرفته‌ایم
دیوانه نیستیم که با نعره‌ی سکوت
خونین و خسته راه خیابان گرفته‌ایم
دیوانه نیستیم که جانانه می‌رویم
ما جرأت از جنازه‌ی جانان گرفته‌ایم
ما آنچه در توهم تان است؛ نیستیم
آحاد ملتیم که حرمان گرفته‌ایم
ترسای ترس نیست که ما درس عشق را
از شیخ آبروگش صنعان گرفته‌ایم

ما زنده‌ایم؛ زنده! برایش مجوز از
 میدان انقلابی تهران گرفته‌ایم
 تا عشق در دمشق بروید؛ بهار را
 باری کنایه‌ای ز زمستان گرفته‌ایم
 از شعرهای زار (نزار) استعاره‌ی
 بلقیس (را به سوی سلیمان گرفته‌ایم)
 وحشت؛ حدیثِ توست که ما خون تازه‌ای
 گلگونه از رگان خیابان گرفته‌ایم
 خون سیاوش است که گردن گرفته‌ای
 این دست رستم است به دامان گرفته‌ایم
 : ای مفردای جمع! به تاریخ ما بگو
 - ما (مردمِ تورا به گروگان گرفته‌ایم)
 او نیز با تو فاش بگوید که چون تورا
 بسیار ما گلوی گریبان گرفته‌ایم
 محکم بزن جناب جنایت! جناب مرگ
 چون ما تورا به میسر همامان گرفته‌ایم
 گفتم: به جرمِ شعر؟!... که گفتند ما تورا
 تنها به جرمِ واژه‌ی (انسان) گرفته‌ایم

احسان نعمت‌اللهی

دو شعرِ محذوف، از مجموعه شعرِ در دستِ چاپِ «موردستان». چرا که یکی، به روزِ محذوف از خاطره‌ها تقدیم شده بود و دیگری، به آب‌های محذوف از دَبّه‌های تشنگانِ خرمشهر.

به: کارگرانِ بی‌روز

«وداعِ صحرا»

میانِ آینه می‌خزم

از تکانه‌ی خوشه‌ها

هر بار

که اندوهِ حنجره‌ای

از قالبِ زمینی‌ام

بیگانه می‌پرد،

که آغازِ صورت بود

بر لبانِ ناودان،

راه می‌بست

هر صبح

خونِ پاک / بر ناخن‌ها

روی دست‌های فاحشه‌ام

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

و روزها
 از جعبه‌های زیرِ شیروانی / سر ریز،
 مرور می‌کنم
 هر شب
 انحنای باطل‌ام را
 بر شاه - راهِ جمهوری]
 مدارهای مسدود:
 سرنگ‌سرنگ شیشه
 تیشه بر خشخاش‌های بی‌حباب
 و بهمن‌های چروکیده
 در مویرگِ دوده‌های کارگران
 مدارهای صوتی:
 نگاه نزدیک-بینِ همزادی پیشگو
 و شوقِ شنیدنِ موعظه‌ی قدیس‌ها
 در انتهای یک روزِ کاری
 --
 باز مشت‌هامان گره خورد،
 خورشید را
 بی‌سایه‌تر از همیشه، کشیدیم
 و با دهانی نیمه باز
 ایستادتر
 قد کشیدیم
 اکنون که نخستین آه
 بر آینه سوار
 و جهان را
 در امتداد صخره‌ها / سایه ایم

به: خر مشهر و دبه‌های بی آب
«گرافیتی»

آن من نباشد حتّی،
به چشمِ اسفندیار
می ریزمَش!
پوستم را که عمری، گاه نکشیدم
آب-دار لاشه‌ای شده حالا
خیالتان بر تخت/عالی جناب!
نکبت نگیرد این بنده نوازیات را
که چریکِ لیسنده
از شباهتِ ما
صورتکی بهم زده،
نگو و نپرس
[بفرما! این هم از مولتی-پارتنری‌های خُنثایش!
سعدی نبودم و تنها
صاحبِ رخت-شوی-خانه‌ای،
بخت‌گشای دبه‌هایی
در رفت و آمد و هِن و هِن
از آستینِ روبرویِ جامع
تنها بگیر و آزادش کن، جهانگیر!
جهانگیر سه حفره
از سه حفره
فتح کن تمامش را:
میخ‌آش، تدبیرِ تو
شط‌آش، کابینِ تو
و کُلاله‌آش

که شبی [کولی من
هفت-کله خیابان را
قطار می کند
و نیز خود-کشانده‌ای
سینه پوش / تمام قد
گرافیتی دبه‌های ما را!

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸

ثنا نصاری

مجموعه شعر «یا دلیله» آذرماه سال ۹۷ با نشر مروارید، مجوز گرفت و سه روز بعد ابتدا با تماس افرادی که خود را معرفی نکردند به نشر مروارید اعلام شد که حق انتشار این مجموعه را ندارید و بعد از تماس در سیستم آنلاین اداره ارشاد هم مجوز لغو شد. به اداره کتاب ارشاد مراجعه کردم و در جوابم گفتند «به رئیس‌مون گفتن این کتاب رو کنار بذارید.»

از این مجموعه چند شعر را که از قضا هیچ سویی سیاسی اجتماعی‌ای ندارد برایتان ارسال می‌کنم، تا این ظلم و بی‌عدالتی، هر چه آشکارتر دیده شود. توضیح اینکه نود درصد شعرهای این مجموعه در سوگ مادرم سروده شده است.

«در نيزار»

در نيزار قدم می‌زنم
روز رفته رفته کوتاه می‌شود
احساس می‌کنم که فرصت کم است
در نيزار قدم می‌زنم
احساس می‌کنم که این خراش‌های کوچک
زیباتر می‌کند

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

قدم می‌زنم
و شعری را زمزمه می‌کنم
که هیچوقت نخوانده‌ام
با هیچکس
از تو چیزی نمی‌گویم
باد بی‌سبب نی‌ها را
به ناله وا می‌دارد.

«مرگ صاحب فال»

هر قدم که می رفتم
به شهری که از آن می گریختم نزدیکتر می شدم
صدای کارد از استخوانم بلند بود
می خواستم خودم را
اندامم را بپوشانم
اما شن
تنها
پاهایم را در خود تکرار می کرد و پس می رفت
یادم آمد
در بازار لین یک احمدآباد
زن عرب صدایم کرد
کف بین بود و

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره ۲، آذر ۱۳۹۸

از همان دور
دستم را خوانده بود
گفت سرنوشت تو کتابی است هزار برگ
که تنها یک جمله را در خود تکرار می‌کند
گفت من اما حروف را
الفبا را
خواندن نمی‌دانم
و در جمعیتی که شتابان به سمت سبزی‌ها و ماست‌ها و خرماها می‌رفتند
گم شد
حذر کن
صدایش از جایی دور می‌آمد
گفت
ای صاحب فال
بدان و آگاه باش
که زیبایی غمگین زن‌های جوان
از تحمل اینان خارج است
یا پیر شو
یا پنهان
و این هر دو
غیرممکن بود.

شماره‌های صفر و یک «بیان آزاد» را در آدرس‌های زیر بخوانید:

<https://docdro.id/Dkn9tnj>

[https://docdroid.net/vf7qStg/bian-aazad-1 .pdf](https://docdroid.net/vf7qStg/bian-aazad-1.pdf)

Telegram: @Kanoon_Nevisandegane_Iran

Instagram: Kanoone.Nevisandegan

Facebook: Kanoon nevisandegane iran

Email: Kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com

بیان آزاد - شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۹۸